

منشی رنچھور داس نامی*

دکتر عبدالله در کتاب خود^۱ فقط نام منشی رنچھور داس نامی [جونپوری] و یکی از کتاب‌های وی به نام «دقایق الانشاء»^۲ را آورده، ولی دکتر خدیجه در کتاب خود^۳ در مورد وی، پدرش و فرزندش صحبت نموده است. پدر رنچھور داس متخلص به «نامی» تحصیلدار بود که بعدها به عنوان استاد شاهرادگان مقرر گشت. وی فردی عالم و تحصیل کرده بود. رنچھور داس بعد از فوت پدر به شغل دیوانی یکی از نوابان شهر جونپور به نام نواب محسن خان ذوالقدر بهادر مشغول شد. آثار وی شامل «دقایق الانشاء»، رقصات و دیوان می‌باشد. دکتر خدیجه این اشعار را از وی نقل نموده است:

تا چهره ترا شده آینه آفتاب می‌پرورد خیال تو در سینه آفتاب
هرگز شب وصال به آینه رو مده خواهد شدن ز عکس تو آینه آفتاب
در عشق چهره تو ز بس سینه چاک کرد شد تار تار طره رزمینه آفتاب
ای خیال روی زیبای تو دین آفتاب سایه سرو قدت بالانشین آفتاب

*

دل بیاد روی زیبای تو رنگین است و بس
گل شود گاهی گهی دامان گلچین است و بس

-
- * این مقاله استاد عابدی به زبان اردو در مجله غالب‌نامه (ج ۲۹، شماره ۱، ژانویه ۲۰۰۷ م، مؤسسه غالب، دهلی نو) چاپ رسیده است و آقای خان محمد صادق جونپوری (مترجم و پژوهنده مرکز تحقیقات راینی فرهنگی جمهور اسلامی ایران، دهلی نو) آن را به فارسی برگردانده است.
۱. عبدالله، دکتر سید: *ادبیات فارسی میں ہندوؤں کا حصہ*، انجمن ترقی اردوی ہند، دهلی نو، ۱۹۹۲ م.
 ۲. سال تألیف: ۱۱۴۵/ھ ۱۷۳۲ م.
 ۳. طاہرہ، دکتر خدیجہ: *جونپور کی ادبی خدمات پر خج کی روشنی میں*، میکان پریس، دهلی، ۲۰۰۵ م.

چشم گریان سینه بریان فارغ از بیم و امید

گر طریق عشق می‌پرسی زمین این است و بس

*

رشته چاره‌گری چون به کف تقدیر است دست‌بردار ز تدبیر همین تدبیر است
تهمت بی‌خبری بر اثر باد مکن این شکر ریخته دست ازل در شیر است

*

گلشن امروز عجب تازه بهاری دارد بلبل و گل به چمن قول و قراری دارد
منشی سورج بهان جونپوری فرزند منشی رنجهور داس متخلص به «کاتب» به‌عنوان
«مهربان درخواست» در دربار شاهی فعالیت می‌کرد. این اشعار از اوست:

این نادره در جهان ندیدست کسی خورشید بر آسمان هلالی بداست
از حسن رنگ تازه شد پیدا غیرت صد بهار بود آن شوخ
من جان و دل بر غمزه جانان فروختم جنس گران نگر که چه ارزان فروختم

هیچ‌کس ذکری از تألیفات وی به‌میان نیاورده است. من نتوانستم «دقایق الانشاء» و دیوان وی را پیدا کنم البته بعضی از رسایل وی را یافتم که هیچ‌کس نامی از آن نیاورده است. در مرکز میکروفیلم نور خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران دهلی‌نو یک بیاض خیلی گرانها وجود دارد که اشعار افراد نامعلومی در آن آمده است. در همین بیاض رسایل منشی رنجهور داس نیز موجود است که نمایانگر نثر شیوای وی است. رنجهور داس در نظم و نثر هر دو مهارت داشت. در این مقاله ما بر آنیم که رسایل گمنام منشی رنجهور داس را معرفی نماییم.

اولین رساله در مورد شهر جی‌پور است. نام رساله و اسم مصنف چنین است:

«تعریف قلعه و شهر سوای جی‌پور»، تصنیف منشی رنجهور داس.

بعد حمد خالقی که اساس قصر خاکی بر سطح آب بنا نموده معمار قدرت اوست و پس از ثنا و نیایش احدی که از امتزاج عناصر تعمیر کارخانه موالید کلابه (?) کرده است...

به‌نام آن که معار وجود است براهش کفر و ایمان در سجود است

طایر ذی‌بال اوهام و حمامه تیزپرواز را هوای تعریف شهرستان عالم بهجت و سرور دست داده تا در رخنه دیوار توصیفش آشیانه نه‌بندد، در هوای دیگر بال رغبت نکشاید...

همایون معماری که تا پای نیایش از شاخ گاوزمین رسته، پای ثبات از حوادث افلاک لغزشی ندیده. قلعه شهر پناهش تا قامت اقامت افراشته، کمند اندیشه ذوی‌الفهام، هرچند بر خود پیچیده بر فروترین کنگره‌اش نرسیده...

چه سنگین قلعه مشکل گذاراست که در چشم حسودان خار خار است
بساطش تا در این عالم بسیط است وجودش نقطه و عالم محیط است

دوکانش تا در سلسله راست‌نشینی درست نشسته، کالای عالم را به‌بی‌بضاعتی از آن پسندیده. قماش‌بافان کارگاه گیتی در کارخانه سوداگرانش به‌صنعت‌های بوقلمون تر است و به‌رنگی اجناس رنگارنگ در دکانین تراز بزازانش اقمشه متلون ربیع سردست. رنگ از آن تردست به‌صنعت‌های رنگارنگ دوکان فرو دین چیده، و به‌رنگینی الوان متلون پرده بهار دیده. عطاران ارگچه‌ساز مانند بادبهاری به‌شمایم عطریات گوناگون تر دماغان گلشن در سامان عنبرافشانی و گلفروشان بهارپرور به‌تر و تازگی گلهای بلبلان گلشن را به‌قدوم بهار در پیام مژده‌سازی... کچه گلکشت گلرخان، رشک‌افزای سیرگاه حور و غلمان، جلوه‌گاه نازنینان غارتکده متاع ایمان:

بهر سو نازنینان چمن پوش کشیده سرمه دنباله تا گوش
ز بس دارند خوبان شور مستی کنند آتش‌پرستان می‌پرستی

درختان میوه‌دار از گرانباری اثمار به‌سجدهات شکر مصروف بر زمین نهادن و اشجار پری‌بار به‌کثرت میوه آبدار مستعد سر نیاز برپای منت گذاشتن... امید که آیین‌بندان بازار سخن و چمن‌آریان گلشن معنی... این دیباچه نو آیین منظور انظار اصلاح گردانیده به‌شرف اجابت مقرون و به‌جواهر تربیت مشحون فرمایند و منت بر چشم این مستور خدمت‌گذارند و بالله التوفیق والتوثیق.

رساله دیگر در مدح باغیچه نواب مستطاب بقاءالله خان صوبه اله‌آباد است. وی

می‌نویسد:

”سنگفته‌رویی و دلکشایی گلستان سخن بروایح نفحات ستایش و بنای بهار
اقبال است که به‌تازه کاری نسیم کرامتش دانه گوه‌ر در ابطن صدفها و نمای
غنچه و یاسمین است... صبح از آفتاب غاشه بردوش یکران است و دریا از
گرداب حلقه در گوش عمان نوال او:
امیر کشور اقبال کز جلالت قدر فشانده سم سمندهش بروی ماه غبار
نگاه دلکشا سررشته شرم و حیا... فرخنده اختر، خجسته منظر، سعد اکبر، فیض
گستر:

مثنوی:

خداوند کرامت عمده‌الملک که هست از بحر قدر او فلک فلک
... به‌هواداری کوه وقارش شعله برق جهان‌سوز چون آتش یاقوت در ضبط نفس
معذور و در سایه سحاب حمایتش موجه طوفان بلا چون یک گوهر تلاطم در نقور

مثنوی:

گرد راهش بچشم روح‌العین گشته از طوتیا بلندنشین
رجوع ارکان دولت و حضور دولت اعیان مملکت به‌تمنای حصول سعادت
کورنش و تسلیم بر در بارگاه عزت و جلال به‌درجه‌ای است که از کثرت هجوم
مجرائیان راه گلشن بر نسیم و صبا بسته و طایر ذی‌بال وهم و خیال را شهپر
پرواز شکسته می‌شود... با وصف اشغال این مشاغل عالم‌پروری و جهانگشایی،
به‌مقتضای کمال استعداد فطری توجه مزاج همایون بکب دقایق علوم عربیه و
معارف فنون شریفه چندان مشغول و المصروف است، در هر علم به‌کمتر تأملی
علم اوستادی برافراخته...

نظم:

روشن از طبع او چراغ سخن گلشن از فکر او دماغ سخن
در این روزها به‌حکم عالی نوآیین قصری دلکشا تازه طرز جانفزا سامان تعمیر
پذیرفته... جذا فرخنده منظر بارگاهی که لطافت‌های وسعت وسعت فضایش
به‌موج خیزی راحت و سرور سرجوش دلفریبی و جانفزایی است و صاحب‌های
حسن صفایش به‌جوهر‌آرایی آیین نور صفت‌نمایی. خیالات دلکشایی. قامت سر

و شمشاد دل از دست داده رعنائی ستون‌های بلند بالا و سینه‌ها ماه نو بر طاق
بلند بنهاده... ز فیض بنایش به صد عزّ و شأن رفیق فخرها کرد بر آسمان.
قطعه:

آبش به صفا آینه پیرای جمال موجش صفا چشمه دریای جمال
گردید ز بس لطافت و زیبایی چون چشمه خورشید سراپای جمال

نظم:

تا بود از انجم و افلاک دور روزگار آستانش سجده‌گاه انجم و افلاک باد
زایران کعبه دل را بصد سعی و صفا حج اکبر از طواف این مقام پاک باد

رساله سوم در «تعریف شتر» است. منشی رنجهور داس در این رساله می‌نویسد:
”شتری که بختی خیال قافله‌سالاران قوافل سخندانی، که بامداد سبکپائی از
جولستان تدقیقات رموز معانی به آسانی تواند گذشتن، در صحاری تعاریف آن
نجیب‌النسب از شتر دلها به کردار شتر بی مهاروه بجائی نبرد. پس ناقه خامه را
چه یارا که به قوای عارضی مهارش انامل کام در آن بیابان بی پایان تواند سپرد...
از بس تحمل و بردباری بار همه کس بردارد و بار منت بر کسی نگذارد“.

در حلقه صوفیان قلندر مشرب جلد لوش، گاهی بسان پاکوبان شنگوله زنگوله
برپا بندد، و گاهی چو هیچ؟ شناسان عوارض روزگار در آغوش تنگی نرنجد.
جمیلی که «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ»^۱ در شأن او نازل شده و جمیلی
سر برخلاف بطلان نقیضین تبار سنگین در رفتار عاجل.

ناقه هلال سفار فلک شعار، به تقلید شتافتنش به تسلسل کار پرداخته همانا خود
را در مغلظه فاحش انداخته. بادیه‌گردی که حاجیان صفوت سرشت را در رسیدن
حرم بیت الله وسیله‌ای است قوی، کوه کوهانی که با چندین جسامت و تنومندی
رهگرای جاده سبک‌گردی است. از لذات نفسانی آن‌قدر مبرّا است که خارخواری
بجای ماکل حلوا داند و خس و خاشاک را به از من و سلوی خواند... هنگام
رفتن انداز تمکین نه‌گذارد و دقت نشستن پاس اداب نگاه دارد...
۱. غاشیه (۸۸)، آیه ۱۷.

حلیمی ره نوردی بردباری ز گلزار جهان قانع بخاری
 ز بس خوبی زده بردوش او کوس زمین گرد از نقش یاس طاوس
 تن او از کم آزاری سرشته گرفته صورت حیوان فرشته
 سیه چشمی وهم وهم نازک میانی کشاده سینه و رستم توانی
 آداب دانی به‌بزم نیک خواهان نرکین مشهور رزم جنگ جویان

و در مذمت اسب نیز سخن گفته شده است.

رساله چهارم «چیستان در انکشاف حقه» است:

چیستان در انکشاف حقه

چیست آن معشوقه تر دماغ بهار راستین؟ که در بزم نازنینان گلشن لاله به سودا خیالش نعل در آتش نشسته و گل به تمنای وصال خار در پهلو شکسته. هندوای است، به مقتضای غلط بازی زَنار به گردن در آویخته. عنبرین مویی است از جوش طنّازی سلک گوهر گسیخته و گاهی از کثرت رنگهای غیرمکرر شیشه بوقلمون می‌نماید و گاهی جردگیهای لطافت گستر جانانه مجنون می‌نماید. تیرگی است تیغ در کمر کمان بردوش، عاشقی است آه در جگر و ناله در آغوش. به فحوای عرب حرف آبی بر سر ورد اوست و حرف بادی در آخر سوی او. خاکی و آتشی در دل آمده و مانند جسم طبیعی مرکب از آتش و آب و باد و گل آمده. در زبان عجم با همه ابر و از حرف آبی کناره گزیده است و حرف آتش به سر پسندیده، دل پر باد ساخته است و گل زیر پا انداخته. نواسنجان چمن در هوای ثنایش سرشار نغمه‌سنجی... و مربع‌نشینان انجمن به تماشای حسن صفایش در کار می‌کشی و باده پیمائی.

آفتاب انور با همه جمال عالم‌سوزی در بزم حضورش جا به‌زیر پرده حجاب می‌گزیند و ماه روشن گهر در آرزوی رویش به‌دایره‌هاله می‌نشیند... همانا خورشید را با علاقه دو پیکر بر سر ماه گذاشته‌اند یا خانه شرف ماه را با مسکن هیوط ذنب؟ بر پای عطارد داشته‌اند...
 باده‌پرستان ساغر بهجت سرشار صهبای ریحان و به‌سودای عارض ملاحظت فروش خوبرویان چمن چاک در گریبان...

ملاحت پیکری طاوس زیبی بزلف عنبرین عالم فریبی
 جمالش بر رہ رخسار خورشید صحاب گرمی بازار خورشید
 بیزم دلکشائی بہر سامان نہان نکرده چراغان زیر دامان
 لباس او گہی ار ہست و گہی نم صدای او گہی زیر است و گہ بم

در فہرست مثنوی میرزا بیدل و مناظرہ رنچھور داس نیز آمدہ ولی تمام عناوین
 فہرست در این بیاض موجود نیست.

منابع

۱. ایندیا آفیس ۲۱۲۰، بادلین ۱۴۰۲.
۲. طاہرہ، دکتہر خدیجہ: جو پورکی اولی خدمات تاریخ کی روشنی میں، میکان پریس، دہلی، ۲۰۰۵ م.
۳. عبداللہ، دکتہر سید: اونیات فارسی میں ہندوؤں کا حصہ، انجمن ترقی اردوی ہند، دہلی نو، ۱۹۹۲ م.